بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 1 بهمن 1396.

خب روایاتی که از آن استفاده می شد که در اطراف علم جمالی می شود اصل جاری کرد را می خواندیم. یکی از روایات، روایت عبد الله بن سنان هست صحیحه است

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

سهل بن زیاد را کسی قبول بکند یا نکند خیلی مهم نیست. احمد بن محمد مردد بین ابن عیسی و برقی است و هر دو ثقه هستند و در عده هر دو علی بن ابراهیم واقع هست که بدون تردید ثقه است.

سؤال:

پاسخ: احمد بن محمد در این طبقه دو نفر هستند. در غیر این طبقه خیلی هیستند ولی در این طبقه ای که عده از آنها نقل می کند دو نفر هستند.

قَالَ كُلُّ شَيْ‌ءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ حَلَالٌ لَكَ أَبَداً حَتَّى

أن دارد در چاپ دیگر کافی خیلی تناسب ندارد حتی تعرف الحرام منه بعینه مناسب است که عن نداشته باشد. ولی حالا خیلی مهم نیست. این هم این روایت. روایت بعدی روایت مسعده بن صدقه است. علی بن ابراهیم عن أبیه اینجا دارد کأنه در بعضی از نسخ هست ولی مناسب این است که عن أبیه نداشته باشد. عن هارون بن مسلم. علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم مستقیم معمولا نقل می کند ولی چون تکرر روایت علی بن ابراهیم از أبیه باعث می شود که خیلی وقت ها تداعی معانی کند أبیه بعد از علی بن ابراهیم عن أبیه اضافه شود. عن هارن بن مسلم عن مسعده بن صدقه عن أبی عبد الله علیه السلام. سندا مسعده بن صدقه را اگر کسی با مسعده بن زیاد یکی بداند که صریحا توثیق شده است فهو. ما یک رساله ای نوشته ایم که چاپ هم شده است احسن الفوائد فی احوال المساعد در مورد این که مظنون به نظر ما این است که این دو تا یکی هستند. خب اگر کسی به این مطلبی که ما گفتیم مظنون هست اعتماد کند خب هیچ بحث جدی ندارد چون مسعده بن زیاد توثیق صریح شده است. در مجله تراسنا چاپ شده است. اما اگر کسی آن را توثیق بگوید نه اینها ثابت نیست که یکی هستند یا ثابت است که متعدد هستند، برای اثبات وثاقتش باید به اکثار روایت هارون بن مسلم و اینها توجه کنیم. من مطمئن نیستم من اعتماد می کنم اصلش ها چون اکثار روایت اجلاء دلیل

سؤال:

پاسخ: یکی بودنش نمی دانم آیا این ظن در حدی هست که بشود چیز کرد شاید بشود اعتماد کرد یعنی به هر حال در امور رجالی نمی شود دائر مدار اطمینان شد. یعنی بالأخره اگر قرار باشد اطمینان دنبالش باشد اطمینان خیلی گیر نمی آید. این است که به نظرم می شود وحدت مسعده بن زیاد را به ان اعتماد کرد با توجه به اعتبار ظن در امور رجالیه. خب بنابراین اطمینانش مشکل است. قال سمعته یقول کل شیء هو لک حلال حتی تعلم انّه حرامٌ بعینه فتدعه من قبل نفسک. خب البته این فرق دارد با عبارت قبلی. حتی تعرف الحرام دارد این حتی تعلم انّه حرامٌ بعینه هست. و ولی ما در واقع قبلا اشاره می کردیم به تقریبی که مرحوم شیخ داشتند. مرحوم شیخ البته عمده اش روی این بود که کلمه شیء را می خواستند روی عناوین اجمالیه مثل مثلا ثوب زیدٍ که مردد بین این ثوب و آ« ثوب است. إناء زیدٍ که مردد بین إناء شرقی و إناء غربی است اینها را هم اطلاق بگیرند. ولی اینها خیلی ظهور قوی در این شمول نسبت به عناوین اجمالیه ندارد. اگر هم ظهور بدوی ظهورکی هم داشته باشد به دلیل همان مشکل تناقض صدر و ذیلی که مرحوم شیخ قائل هستند آن تناقض صدر و ذیل باعث می شود که این ظهور در شمول نسبت به این عناوین شکل نگیرد.

سؤال:

پاسخ: این است که موارد علم اجمالی را یعنی در واقع کلّ شیءٍ لک حلال آن مراد نه موارد علم اجمالی را می گیرد یعنی این طرف را هم می گیرد آن طرف را هم می گیرد چون این شیئی که دست می گذارید چیزی هست

نه نه آن تناقض روشن تر این است که موارد علم اجمالی را بگیرد نه اینکه نگیرد. چون در واقع شمول دلیل نسبت به موارد علم اجمالی ضعیف نیست. شمول دلیل نسبت به عناوین تفصیلیه خیلی ضعیف است. این که اصلا مراد شیء ظاهرش آن اشیاء خارجیه است. اما این که عنوان های کلی مثل إناء زیدٍ نمی دانم إناء امرٍ امثال اینها اصلا شمولش ما زورکی داشتیم دست و پا می زدیم برای این که بگوییم شامل می شود اگر کسی بگوید که شامل نمی شود بی ربط هم نگفته است. ولی اگر هم بخواهد شامل شود شمولش خیلی ضعیف است به خصوص ممکن است کسی بگوید تعلیلاتی که در ذیل آمده است این تعلیلات هیچ کدام به موارد علم اجمالی ارتباطی ندارد.

سؤال:

پاسخ: مثال هایی کهذ یلش دارد این روایت بدوی که آن ربطی به

سؤال:

پاسخ: نه این روایت که کلّ شیءٍ هو لک حلالٌ چیز دیگری ندارد. مورد ندارد این. مورد یک سری مثال هایی زده است که این مثال ها هیچ کدام بحث علم اجمالی در آنها مطرح نیست. البته خود این که این مثال ها چطور ارتباط به بحث دارد خودش یک نکته ای هست که باعث می شود که در این استدلال ارتباط بین صدر و ذیل روایت را ما ببینیم چگونه است. ببینید حالا من روایت را کامل می خوانم یک بحثی در م ورد ذیلش خیلی مهم است در این بحث. کل شیء هو لک حلال حتی تعلم انّه حرام بعینه فتدعه من قبل نفسک. من نمی دانم من قبل نفسک یعنی چه این قید یک مقداری فرصت نکردم تفحّص کامل کنم. یک کمی فی الجمله گشتم کسی را ندیدم در مورد من قبل نفسک توضیحی داده باشد از محدّثین و اینها. ولی حالا اگر چیزی به ذهنم رسید یا از کلمات بزرگان چیزی را برخورد کردم بعدا عرض می کنم. این بیشتر جنبه فقه الحدیثی دارد که من قبل نفسک قید برای چیست. حالا آن خیلی الآن مهم نیست.

وَ ذَلِكَ مِثْلُ الثَّوْبِ يَكُونُ قَدِ اشْتَرَيْتَهُ وَ هُوَ سَرِقَةٌ أَوِ الْمَمْلُوكِ عِنْدَكَ وَ لَعَلَّهُ حُرٌّ قَدْ بَاعَ نَفْسَهُ أَوْ خُدِعَ فَبِيعَ أَوْ قُهِرَ أَوِ امْرَأَةٍ تَحْتَكَ وَ هِيَ أُخْتُكَ أَوْ رَضِيعَتُكَ وَ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ

این روایت یک سؤال این است که این مثال هایی که در ذیل زده است همه مثال هایی هست که یک اصل دیگری کأنّه اینجا حاکم هست و این جوری گفته اند. گفته اند مثل ثوب یکون قد اشتریته هو سرقه آن چیزی که مصحّح فروش هست ید است. چون بایع ید دارد ید یا مملوک عندک و لعلّه حرٌّ قد باع نفسه أو خدع فبیع فقحر آن هم ید هست. بایع ید دارد نسبت به این مملوک بنابراین یدش اماره ملکیت هست و اینها به ید مستند است. أو امرأه تحت فهی اختک أو رضیتک اینجا استصحاب عدم اختیّت استصحاب عدم تحقق رضاء امثال اینها این استصحابات هست که این حکم را اینجا اثبات می کند. این ربطی به قاعده اصاله الحل ندارد. پس چطور اینها را مثال برای اصاله الحل قرار داده است؟ این اشکال البته به نظر می رسد که با این مقدار بیان این مقدار اشکال اشکال قوی ای نیست چون بنا بر تحقیق اصاله الحلّ یعنی اصلا به طور کلی اصول مثبته اصول متوافقین اصلین متوافقین هر دو با هم جاری می شوند. و این حکومتی که بین اصل سببی و مسبّبی و بین اماره بر اصل عملی هست این در اصل متخالف هست اصلین متخالفین هست.

سؤال:

پاسخ: اصل با اماره هم جاری می شود هیچ اشکالی ندارد اصل و اماره هم جاری شود آن هم مانعی ندارد از جریانش و آن به خصوص چیزی مثل ید چون ید یک چیزی هست که یک مقداری حالا اماریتش هم آن جور اماریت قوی ای که بشود گفت که شاید انقدر چیز نباشد. اصلا اماره بودنش هم خیلی روشن نیست ممکن است یک نوع اصل عملی باشد به مناط این که لو لهذا لم یستقل للمسلمین یسوقنا امثال اینها. یک نوع حالا بفرمایید اصل محرز هست و امثال اینها. این یک نکته و نکته دوم استصحاب اختیت که اینجا مطرح بود آن استصحاب عدم عزلی است اصلا آن استصحاب جاری نیست. استصحاب عدم رضاء درست است. چون رضاء بعد تحقق پیدا می کند بعد از این که آن بچه به دنیا می آید. ولی استصحاب عدم اختیت اگر اخت باشد از اول اخت است و اگر اخت نباشد از اول اخت نیست. آن استصحاب عدم اختیت بنا بر تحقیق که در اعدام عزلیه استصحاب جاری نمی شود. این است که اشکال را به این نحو نباید طرح کرد. اشکال را روی خصوص مثال دوم باید پیاده کرد. که آن مثال دوم این است که می گوید مملوک عندک و لعلّه حرٌّ قد باع نفسه أو خدع فبیح قد قهر. مملوک اگر ید نباشد اصل اولیّه اصاله الحرّیّه است. اصاله الحرّیّه مقدم بر اصاله البرائه است. ما شک می کنیم کسی آزاد است یا حر است اصل این است که آزاد باشد. این حرّیّت هست که چیز هست که رقّیّت هست که نیاز به دلیل دارد. این هم نه از باب استصحاب ها. اصل عقلایی شرعی هست که اصاله الحریه است که کلّ

روایت هم دارد که همه چیزها حرّ هستند مگر این که من اقرّ علی نفسه بالرّقیّه. که یعنی در واقع دلیلی بر رقّیّتش پیدا شود و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: نه نه آن اصاله الفساد ندارد. ما شک داریم که این می شود نکاح کرد یا خیر اصل این است که بشود نکاح کرد. این را توجه فرماییدف اصاله البرائه که در ناحیه سبب جاری می شود بر استصحاب ولو در ناحیه مسبّب جاری می شود مقدم است. اصاله الفساد یعنی استصحاب عدم ترتّب اثر. ولی شک داریم که می شود با این زن ازدواج کرد یا خیر اصل جواز ازدواج است. بنابراین عرض کنم عمده اشکال روی آن مثال دوم هست که این مثال یک اصل مقدّم بر آن وجود دارد. و اصل مقدّم آن و البته ممکن است شما اشکال را به یک نحو دیگری مطرح کنید. آن این است که در این مثال ها ولو اصاله البرائه جاری می شود یک اصول روشن دیگری اینجا وجود دارد. آنجا اصاله البرائه هم جاری شود که جاری می شود آن مخفی است آن اصول آن چیزی که در این مثال ها آشکارتر هست آن اصول قاعده و ید و آنه است این است که اینها ظاهر این جور تمثیل ها این است که به لحاظ همان قاعده ید و امثال این نکات هست. خب این را چه کنیم. خب یک بحث مفصلی هست ما در سابق به این پرداختیم به نظر ما اینها در مقامت تمثیل نیستند در مقام تنذیر برای دفع یک شبهه هست. توضیح و ذلک این که در جریان اصاله البرائه یا اصاله الحلّ یک دغدغه ای همیشه انسان ها با آن مواجه است که اگر من اصاله الحل جاری کنم شاید این اصاله الحل با واقع مخالف باشد. چطوری من اصاله الحلّ جاری می کنم در حالی که احتمال دارد که این با واقع مخالف باشد. امام علیه السلام می فرماید که شما از این دغدغه ها دارید، جاهای دیگر اصل های دیگر را جاری می کنید آنجا هم احتمال دارد که مخالف واقع باشد ولی آن جا هیچ دغدغه خاطر ندارید. می خواهد امام علیه السلام با این مطلب اشاره بکند که خود شما هم وجدانا در یک مواردی دغدغه ندارید. چطور در آن جاها دغدغه ندارید این جاها هم نباید داشته باشید. مجرّد احتمال مخالفت قاعده ظاهریّه و اصل عملیّه ظاهری اصلا قاعده حکم ظاهری با واقع باعث نمی شود که از این حکم ظاهری انسان رفع ید کند کما اینکه در یک مواردی خود شما هم می بینید که همین کار را رفتار می کنید و هیچ گونه دغدغه خاطر ندارید. شما هیچ وقت شده است مجرّد اینکه بگویید که این لباسی که هست شاید فروشنده ای که به شما داده است دزدیده بوده است دیگر در آن هیچ مطلبی چیز نکنید. نه امام علیه السلام می خواهد بگوید که التفاط هم داشته باشید رفتار نمی کنید. التفاط هم داشته باشند اشخاص هیچ کس چیز نمی کند که شاید یک نفر بیاید خبر دهد که این احتمال دارد که این زن شما رضیه شما باشد. کسی فکر نمی کند که

سؤال:

پاسخ: نه نه در واقع بحث این است که شما در آن موارد چه می کنید ببینید گاهی اوقات نفس این که این اصل عملی جاری است باعث می شود که انسان دغدغه نداشته باشد آنها هم احتمال دارد می گوید که چطور شد یک دفعه وسواس شما گل کرد این احتمالات برای شما احتمال شد. این است که اینها ببینید در شبیه همین روایت ما ابل الصدقه و آن روایت ابل را خواندیم مثل الحنطه و الشعیر آن هم احتمال می دهم مراد این باشد که شما در بازار گندم، جو، امثال اینها می خرید. آن جاها احتمال نمی دهید که شاید اینها از گندم و جو هایی باشد که سلطان تصرف کرده است. چطور؟ اینها همه مثل هم است دیگر. یعنی آن احتمالات احتمال اینکه شاید این از شیء محرّم باشد مانع اجرای اصول عملیه نمی شود.

سؤال:

پاسخ: می گوید که خود شما وجدانا در موارد مشابهش اصل عملی جاری می کنید در حالی که یعنی

نه بحث سر این است که ید را جاری می کنند دیگر. قاعده ید را جاری می کند در حالی که ممکن است این قاعده ید مخالف واقع باشد.

سؤال:

پاسخ: توجه به آن نمی کنید. آره دیگر قاعده ید جاری می کنید دیگر. ثوبی که شما می خرید قاعده ید جاری می کنید آن ید شاید مخالف واقع باشد. نمی دانم آن امرأه که تحت شما است شما از حال آن که اصاله الحل هم هست. امرأه که شما اصاله الحلّ جاری می کنید. شاید مخالف واقع باشد. حالا در مورد رضیّ اش که استصحاب عدم رضاء است. استصحاب عدم رضاء را جاری می کنید شاید واقعا رضا صورت گرفته باشد. این که شاید واقعا یک امری واقع شود احتمال مخالفت واقع باعث نمی شود که شما این احتمال چیز کنید. یعنی در واقع می خواهد اشاره به این کند که این احتمالات احتمال شیطانی است. این توسوس ها از ناحیه شیطان است. اگر از ناحیه شیطان نبود در مشابهاتش هم شما این احتمالات را ترتیب اثر می دهید. اینجا چون یک مقداری خیلی هزینه اش سنگین نیست خب راحت چیز می کنید آن شبیه همین که در آن روایت در مورد رجلٌ مبتلا بالوضوء و صلاته امام می گوید که در زکات و خمس هم این احتیاط می کند یا خیر. در زکات و خمس که هزینه اش زیاد است نه احتیاط نمی کند. حالا در وضو می گوید خب دو مشت آب بیشتر می ریزیم. در نماز می گوید خب یک بار دیگر نماز می خوانیم دیگر. امثال اینها. اینها اگر قرار بود که خدا ترسی بود که منشأ این جور رفتار ها باشد خدا ترسی در خمس و زکات که باید بیشتر باشد. چرا آنجا خداترسی شما گل نمی کند؟

سؤال:

پاسخ: نه ترخیص بیشتر نیست. نه نه راحت تر هم نگرفته است همه اش مثل هم است. آسان گیر نیست هر دو یک جهت است یعنی اگر اصل عملی در هر دو جا اصل عملی جاری است. اگر منهای اصلی عملی در اینجا نگاه می کنید احتمال مخالفت واقع در نظر بگیرید در هر دو جا احتمال مخالفت واقع

سؤال:

پاسخ: اصلا اصلا

بحث سر این است که ذیل روایت مثال هایی که هست مثال ظاهر هست برای اصل هایی که ربطی به ما نحن فیه ندارد. صدر هم مربوط به اصاله الحل است. ارتباط اینها ظاهرش این است که از باب تنذیر است نه از باب تمثیل است. تطبیق نمی سازد. تطبیق عرض کردم تطبیق نمی شود دیگر اصاله الحل آن جا اصول دیگر جاری است. دو نکته گفتم. هم اصل حل ظاهر این اصول جاری در این موارد نیست هم در مملوک اصلا اصل حلّ جاری نمی شود. اصل حاکم دارد. اگرقاعده ید نباشد اصاله الحرّیّه جاری می شود.

سؤال:

پاسخ: ظاهر دلیل این نیست. نه کلّ شیءٍ یکون فیه حلال و حرام فهو لک حلال معنایش این است که مجرد شک ایجاد چیز می کند نه اصل دیگر. بعضی ها این جواب ها را داده اند که خیلی خلاف ظاهر است من وارد بحثش نمی شوم. هیچ نکته ای که اصل آن نکته است دست نگذاشته است. اصلش این است که آن مجرّد شک منشأ اجرای این اصل می شود. این قاعده حلّ است. این که بگوییم این ناظر به مجموعه اصولی هست که به آن مجموع اصول ناظر است اصلا نکته اش را هم ذکر نکرده است. هر کدام از اینها نکته ای دارد. اصاله الید نکته ید است.

سؤال:

پاسخ: آن نکته چه فایده ای دارد اینها را بگوید؟

اصلا بحث هر جا هم که این جور نیست. بعضی جاها به خاطر ید است. بعضی جاها به خاطر چیز هست بعضی جاها هم اصلا جاری نمی شود. این که اصلا چیز ندارد. اصول مختلف الملاک را همه را در یک چیز بریزیم این خیلی خلاف ظاهر است. این اصلا و ذلک مثل الثوب این که بگوییم مثل الثوب در مقام این است که بگوییم اینها مصادیقش هست مثل اصلا مصداق بودن در آن نخوابیده است. می گوید که این قاعده مثل این مثال ها است. این مثال ها حتما اصلا مصداقش است؟ اصلا مصداق بودنش ظهور ندارد. کلمه مثل هم با تنذیر می سازد هم با تطبیق. با هرد و سازگار است. وقتی صدر ظاهر در اصاله الحل است ذیل ظاهر در تمسک به قواعدی غیر از اصاله الحلّ هست خب معنایش جمع بین آنها می شود تنذیر دیگر. این به نظرم خیلی واضح است مطلب. اصل قضیه این است که خیلی روشن تلقی کرده اند که این تطبیق است در حالی که تطبیق خیلی روشن نیست. واقعش این است که خیلی وقت ها آن مشکلی که در اجرای اصول عملیّه هست دغدغه های وسواسانه است. چیزی که الآن هم ما در واقع با آن مواجه هستیم شما داستان مرغ البته الآن انقدر جدی نیست ولی چند سال قبل خیلی جدی شده بود که بعضی از اساتید از طرف حاج اقا و آقا شهیدی و اینها رفتند کشتارگاه ها و چیز کنند به هر حال خیلی دغدغه هایی مطرح می شد که کشتارگاه ها درست نمی کشند و از این حرفها که آنها رفتند تأیید هم کردند و این که به هر حال چیزی نیست که آدم مطمئن باشد حالا بعد از آن چه کار می کنند نمی دانم ولی آن موقع که اینها رفتند بازدید کردند درست بود و مثال اینها و اینها هم تأیید کردند. یادم است چند نفر رفته بودند و تأیید کردند و همین مقدار ها کافی است تازه همین مقدارش هم لازم نبود. ولی بالأخره حالا یک مقداری هم برای اینکه دل آقای صابری خنک شود این مقدار عیب ندارد بی تأثیر نیست

سؤال:

پاسخ: همان حلیت و حرمت است دیگر مال خوردن است دیگر. نه پول نمی دادند پای آن دیگر.

نه رد امثال اینها. خب این چیز حالا بعضی موارد یک خانمی بود این اتفاقا در خمسش خیلی شک می کرد و دو بار دو بار خمس می داد. اینها یک موارد نادری هستند این جوری ولی آنها خیلی نادر است و غیر متعارف است که شخصی

خب این روایت. بنابراین وقتی که چنین بود که این روایت ها در مقام تمثیل هستند. تنذیر هستند این که مامی گفتیم که در این موارد هیچ ربطی به علم اجمالی ندارد آن به درد بحث ما نمی خورد. چون ما یک استدلال می کردیم که کلّ شیءٍ این شیء عناوین اجمالیه را شامل نمیشود. چون در این مثال هایی که در ذیل وجود دارد هیچ کدام این مثال ها عناوین اجمالیه نیست به عنوان تأیید این که کلّ شیء را نمی گیرد. با این توضیح که دادیم این استدلال ما ناتمام است. چون این در صورتی بود که این مثال ها تطبیق قاعده بر موارد باشد. ولی تنذیر باشد که اصلا نمی شود به آن تمسک کرد. خب حالا این روایات بحث. یک روایت دیگر هم هست که بخوانم این روایت روایتی هست در کافی جلد 3 صفحه 403 حدیث 28 با این سند

محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن یحیی

در این سند محمد بن اسماعیل، محمد بن اسماعیل نیسابوری است که با توجه به اکثار روایت کلینی از او ثقه است و این که محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان این طریق متکرر به فضل بن شاذان است. حالا یا طریق به کتاب فضل است یا طریق به کتاب مثلا ابن ابی عمیر و صفوان و حماد بن عیسی و این جور اشخاص هست علی أیّ تقدیر یا شیخ اجازه است و ذکر نام محمّد بن اسماعیل جنبه تشریفاتی دارد خب که هیچی سند صحیح است نیاز به اثبات وثاقت محمد بن اسماعیل نیست. یا نه به اعتماد سند های محمد بن اسماعیل این روایت به آن کلینی اعتماد کرده است. اگر این باشد اکثار روایت کلینی از محمد بن اسماعیل دلیل بر وثاقت محمد بن اسماعیل است

سؤال:

پاسخ: من عقیده ام این است که اکثار تشریفاتی هم دال بر وثاقت است به نظر من فرقی ندارد ولی می خواهم تقریب را روی مبناهای یک مقداری عمومی تر بکنم که حاج آقا اینجا این را مطرح می کنند که یا محمد بن اسماعیل نیازی به اثبات وثاقتش نیست یا اگر نیاز به اثبات وثاقتش باشد اکثار روایت کلینی دلیل بر وثاقتش است. در مورد روایت های علی بن جعفر که در قرب الاسناد وارد شده است ذکر می کنند. در قرب الاسناد عبد الله بن جعفر حمیری از طریق نوه علی بن جعفر عبد الله بن حسن روایت های علی بن جعفر را روایت کرده است. خب عبد الله بن حسن توثیق صریح ندارد. حاج آقا می فرمودند که یا کتاب علی بن جعفر کتاب مشهور و شناخته شده ای بوده است و ذکر این طریق فقط به جهت تشریفات و قرب الاسناد بودن و علوّ اسناد است اگر چنین باشد که خب نیازی به اثبات وثاقت ندارد. یا نه از طریق اصلا خود این طریق آن کتاب علی بن جعفر اثبات شده است اکثار روایت عبد الله بن جعفر دلیل بر وثاقت عبد الله بن حسن است. البته من آن هم به نظرم حتی در موارد قرب الاسناد خیلی وقت ها در موارد قرب الاسناد هم این دلیل بر وثاقت است. حالا تفصیلش جای خودش. یک چیزی بگویم در پرانتز که حتی اگر موارد قرب الاسناد هم ما بگوییم که قرب الاسناد خودش یک موضوعیت دارد در چیزهایی مثل محمد بن اسماعیل و اینها که جنبه قرب الاسنادی هم ندارد ان دیگر روشن تر است. آن حالا در مورد عبد الله بن حسن ممکن است بگوییم که جایی که کتاب معروف باشد جایی که اگر راوی را به ضعف بشناسند خب نمی روند از او اخذ کنند به جهت قرب الاسناد. جایی که مشکوک باشد که این راست می گوید یا دروغ می گوید یک کتاب معروفی را این اشکالی ندارد در قرب الاسناد راوی مجهول الحال را اخذ می کردند. ممکن است شخصی این مطلب را بگوید که در قرب الاسناد اخذ راوی مجهول الحال مانعی ندارد. حالا آن مواردی که قرب الاسناد باشد ممکن است این ان قلت وجود دارد که روایت کثیری که به جهت قرب الاسناد باشد دلیل بر علم به ثقه بودن آن شیخ نیست. ولی در جایی که بحث قرب الاسناد هم نباشد دیگر این مطلب خیلی واضح تر است.

سؤال:

پاسخ: خب این محمد بن اسماعیل هیچ در کتب فهارس و اینها کتابی به او نسبت داده نشده است این شخصی است خیلی پر روایت و اگر کتابی داشت به طور طبیعی کتابش معروف میشد اشخاص می شناختنش و اصلا خودش به آن معنا شناخته شده هم نیست. اگر صاحب کتاب بود این جور مجهول الحال باقی نمی ماند. خب

عن صفوان بن یحیی عن ابن مسکان

که عبد الله بن مسکان هست

عن الحلبی

حلبی ای که ابن مسکان از او نقل می کند محمد بن علی حلبی است علی أیّ تقدیر حلبی ها همه ثقاه هستند ولی این حلبی که ابن مسکان از او نقل می کن محمد بن علی حلبی است ظاهرا

قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الْخِفَافُ عِنْدَنَا فِي السُّوقِ

خفّ پاپوشی بوده است که از چرم درست می کردند. یک چیزی بین حزاء و جورب است خوف. حزاء یک کفش به اصطلاح محکمی که روی خفّ می پوشیدند. در محیط های سرد دو کفش می پوشیدند. یک خف می پوشیدند و خف گاهی اوقات تو اتاق هم راه می رفتند شبیه کفش رو فرشی های کنونی است. خف اصلا چکمه نیست. آن حزاء است. امثال اینها. مس علی الخفین که می کردند در می آوردند آن خفّی که

خف به دلیل اینکه سرد بوده است و اینها خیلی وقت ها با خف این طرف آن طرف می رفتند. این در محیط هایی که سرد بوده است که بخواهند پایشان را زیر پوش خیلی در آوردن

سؤال:

پاسخ: حالا گاهی اوقات بحث گرما هم هست

ما در زمان های کنونی خف را بیشتر پای آقای قائینی می دیدیم که ایشان با خفّ طواف هم می کرد. یک کفش شبیه خفّ که ظاهرا مصداق خفّ بود ایشان پا می کرد و در مسجد الحرام با این ایشان چیز می کرد که آن عرق های شاید چیز مثلا زمین را نجس کرده باشد و اینها. علی أیّ تقدیر خدا سلامتشان بدارد.

می گوید

فِي السُّوقِ نَشْتَرِيهَا فَمَا تَرَى فِي الصَّلَاةِ فِيهَا فَقَالَ صَلِّ فِيهَا حَتَّى يُقَالَ لَكَ إِنَّهَا مَيْتَةٌ بِعَيْنِهَا

که این صلّ فیها به خصوص با توجه به صدری که وجود دارد این خیلی روشن تر هست که اشاره دارد به آن شیء خارجی الخفاف عندنا فی السّوق می گوید که این که در بازار هست تا وقتی که نگفته اند انّها میتهً بعینها شما حق دارید که در آن نماز بخوانید. ان بحثی که مرحوم شیخ می کند که این إناء زیدٍ و اینها را این شامل نمی شود. این خیلی ظهور روشن دارد که اشاره به آن شیء خارجی است. ان شیئی که اشاره حسّیّه به آن می شود باید آن شیء مشار بالحسّ در مورد او بگویند که میتهٌ بعینها. و من عرض می کنم که تصوّر میکنم که روایت های دیگری که بعینه ندارد هم ظاهرش همین است. حالا آن بعینه ندارد و این که بگوییم آنها شمول دارد موارد به اصطلاح کلّ شیءٍ فرض کنید حتی یجیء شاهدان یشهدان انّ فیه میته. در بعضی روایات بحث هست در کافی جلد 6 آن آدرسی که بود این بود. آن را نیاوردم بخوانم. آنها هم و روایت های دیگر بحث هم ظاهرش این است که باید همان شیء خارجی نسبت به او بیّنه قائم شود بر میته بودنش و نجس بودنش و محرّم بودنش و به عنوان کلی نمی دانم إناء زیدٍ و امثال اینها حالا کلّی که عرض می کنم اجمالی به عنوان اجمالی إناء زیدٍ و اینها کفایت نمی کند. خب این این مطلب.

سؤال:

پاسخ: حالا قبل هم اشاره کردیم نحوه تقریب استدلال در مورد شبهات محصوره باز هم در موردش صحبت می کنیم الآن وقت گذشت من رسائل فشارکیّه را آورده بودم که ادامه بحث را از این کتاب بخوانم حالا یک تکه شروعش را من می خوانم این را شما بعد ملاحظه فرمایید در صفحه 88 ایشان می خواهد بگوید که علم اجمالی تنجیز می کند در شبهات محصوره

و أمّا ما يتخيّل دلالته على المنع من قوله عليه السّلام: كلّ شي‌ء فيه حلال و حرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام منه بعينه و قوله عليه السّلام: كل شي‌ء لك حلال حتى تعرف أنّه حرام بعينه

اصلا تعرف نیست تعلم است.

لأنها كما تدلّ على حلّية المجهول حرمته مع عدم كونه من أطراف الشبهة كذلك على حلّية المجهول حرمته مع كونه من أطرافها، فلا دلالة فيه

أمّا الأوّل:

که ایشان می آید مفصل در مورد این بحث می کند و این بحث را ما می بینیم در مورد مطالب ایشان این را ملاحظه فرمایید فردا بحث را دنبال میکنیم مطالب ایشان را می خواستم یک دنبال کنم ببینم آقایان چه کار کرده اند حالا غیر از مرحوم شیخ که مطالبش را گفتید حالا اگر نکات خاصی در مورد این روایات در کلمات آقایان داشت آن را هم بعد از کلمات مرحوم آقا سید محمد فشارکی که در رسائل فشارکی هست دنبال خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد